

رنج از نگاه مولانا

ایرج شهبازی*

چکیده

تصور زندگی بدون رنج، تصویری است که عقلش نمی‌کند تصدیق؛ از این رو، مسأله رنج همواره برای انسان‌های اندیشمند مطرح بوده و هر کسی به نحوی آن را تبیین کرده است. مولوی نیز به ژرفی در این مسأله اندیشیده است. در این مقاله، نظرات مولوی درباره انواع رنج، علل رنج و آثار نیکوی آن بررسی شده است. او رنج‌ها را به دو گروه عمده تقسیم کرده است: رنج‌هایی که انسان، خود برای خویشتن فراهم می‌آورد و رنج‌هایی که خداوند مهربان، برای پرورش انسان، در نظر می‌گیرد. مولوی رنج‌های دسته اول را ناشی از خودخواهی و نادانی انسان می‌داند و آنها را مردود می‌شمارد، اما رنج‌های گروه دوم را می‌پذیرد، زیرا که آنها از لطف خفیّ خدا سرچشمه گرفته است و آثاری نیکو در زندگی آدمی دارد.

کلید واژه‌ها:

مولوی، مثنوی، رنج، درد، قهر و لطف.

* استادیار مدعو، دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن.

مقدمه

رنج یکی از لوازم تفکیک‌ناپذیر حیات بشری است و کمتر کسی را می‌توان یافت که بهره‌ای از دانش و خرد داشته باشد و مسأله رنج برای او به طور جدی مطرح نشده باشد. آدمی در رنج دیده بر روی دنیا می‌گشاید، در رنج می‌بالد و در رنج چشم بر جهان فرو می‌بندد و در واقع هیچ شأنی از شؤون زندگی او تهی از نیش اندوهی نیست. اندیشمندان و مصلحان جوامع گوناگون در طول تاریخ همواره به تبیین و توجیه این مسأله اندیشیده و کوشیده‌اند که به نحوی از بار اندوهی که بر دوش انسان‌ها سنگینی می‌کند، بکاهند. در این فرصت به پاره‌ای از این تلاش‌ها اشاره خواهیم کرد. مولوی نیز از کسانی است که به ژرفی در این باره اندیشیده و کوشیده است تا به شیوه‌های گوناگون آن را حل کند. سخنان او درباره وجوه مختلف این مسأله بسیار متنوع و چشمگیر و طرح همه آن مباحث، در حد کتابی سترگ است.

مسأله رنج با نگاهی عارفانه به صورت قهر و جفای معشوق در می‌آید و کاملاً شیرین و پذیرفتنی جلوه می‌کند. موضوع قهر و لطف بارها در مثنوی طرح شده و به مباحثی دلنشین انجامیده است. برخی از این مباحث (رک. میناگر عشق، از کریم زمانی، صص ۶-۴۲) عبارتند از: تجلیات لطفیه و قهریه خداوند در طبیعت (دفتر اول، ۴۰-۲۰۳۷)، اقتضای ذاتی قهر و لطف الهی (دفتر پنجم، ۳۲-۲۱۲۸)، لطف و قهر الهی آنگاه که به جامه هم در آیند (دفتر سوم، ۹-۱۵۰۶/دفتر پنجم، ۴۵-۴۲۰/دفتر ششم، ۸۱-۱۳۷۸/دفتر پنجم، ۶۸-۱۶۶۵/دفتر اول، ۴۵-۲۴۳ و ۹۵-۷۹۴/دفتر سوم، ۴۹-۴۵۴۷)، ظاهر بینان نمی‌توانند قهر و لطف الهی را تشخیص دهند (دفتر چهارم، ۸۳-۲۹۸۲ و دفتر سوم، ۸۲-۳۷۸۱)، تبدیل لطف به قهر بر اثر جهل و خودبینی (دفتر سوم، ۸۷-۳۷۸۳)، قهر خداوند برای بدان و لطف او برای خوبان است (دفتر چهارم، ۸۴-۳۷۷۱)، لطف خفی الهی (دفتر ششم، ۶۶-۴۳۶۰ و دفتر چهارم، ۹۱-۳۴۸۴)، سبقت لطف خدا بر قهر او (دفتر چهارم، ۴۴-۳۷۴۳)، قهر لطف خفی است (دفتر پنجم، ۶۹-۱۶۶۰).

موضوعی دیگر که باز با مسأله رنج پیوندی ژرف دارد، ابتلا و آزمایش است. از این دیدگاه رنج‌ها در درون نظام ابتلا و آزمایش الهی توجیهی معقول و پذیرفتنی می‌یابند. مولوی در این باره نیز سخنانی شنیدنی و بلند دارد که فهرست‌وار به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم (رک. میناگر عشق، صص ۲۲-۵۱۸): هدف از ابتلا به کمال رسیدن است (دفتر سوم، ۸۸-۴۱۷۸)، ابتلا باعث آشکار شدن گوهر درون آدمی است (دفتر چهارم، ۲۱-۶/۸۱۹-۳-۲۳۰۳-۵۵/۳۸۴۹، دفتر اول، ۱۹-۳۲۱۷، دفتر سوم، ۱۰-۴۰۰۵ و

۸۶-۶۸۲)، امتحان الهی دایمی است (دفتر دوم، ۸۱۵ و دفتر سوم، ۴۶-۷۴۳)، تفسیر امتحان (دفتر چهارم، ۱-۳۸۰)، ابتلای بندگان سبب متمایز شدن آنها از یکدیگر می‌شود. (دفتر ششم، ۵۲-۱۷۴۷)، ابتلا طالحان را مطرود و صالحان را مقرب می‌سازد (دفتر چهارم، ۲۰-۲۹۱۹) و ابتلا با مغضوب خدا شدن فرق دارد (دفتر سوم، ۳-۲۵۹۲).

بحث شیرینی جفای معشوق نیز از مباحثی است که بارها در مثنوی مطرح شده است. این مسأله در کتب عرفانی به صورت بحث رضا و تسلیم درآمده است. فصل پانزدهم کتاب دریای جان، از استاد هلموت ریتر (صص، ۷۲-۳۴۵) درباره تأویل بلا، صبر، شکر و رضا و فصل شانزدهم آن (صص، ۸۴-۳۷۳) درباره تجدید نظر در ارزش حزن و درد و غلبه بر آنها به بررسی این مسایل از دیدگاه عطار و سایر عارفان پرداخته و اطلاعاتی بس ارزشمند در اختیار دانش‌پژوهان قرار داده است. استاد فروزانفر نیز در شرح مثنوی شریف (صص، ۲۳-۶۱۹) بحث قهر و لطف و شیرینی جفای معشوق را مطرح کرده و سخنان زیبایی را از مشایخ صوفیه، درباره مقام رضا نقل کرده‌اند.

بحث گریه و خنده نیز در مثنوی مورد توجه تمام قرار گرفته و مولوی در این باره گفتنی‌ها دارد (رک. میناگر عشق، صص ۲۲-۳۱۸): گریه راستین هم در آفاق رویاننده است و هم در انفس (دفتر پنجم، ۴۳-۱۳۸/دفتر دوم، ۶۱-۱۶۵۴/دفتر اول، ۱-۸۲۰)، گریه راستین، سرمایه سرشاری است (دفتر دوم، ۵۴-۱۹۵۱)، گریه راستین موجب ظهور عطایای حق و برآمدن حاجات می‌شود (دفتر اول، ۱۹-۸۱۷/دفتر دوم، ۴-۴۰۲ و ۴-۴۴۰)، تأثیر عمیق گریه راستین (دفتر پنجم، ۶۱۸)، خنده‌ها از دل گریه‌ها سربر می‌آورند (دفتر ششم، ۸۷-۱۵۷۹ و دفتر سوم، ۳۵۶۱)، بی‌اعتباری گریه‌ها و خنده‌های نفسانی (دفتر سوم، ۸-۲۶۳۶) و نقد خنده‌های سطحی (دفتر سوم، ۱-۳۷۴۰).

مسأله غم و شادی هم با موضوع مقاله ما ارتباط فراوانی دارد و مولانا به تفصیل درباره آن سخن گفته است (رک. میناگر عشق، ۱۸ صص ۳۱۲): غم و شادی دو پدیده لازم در زندگی بشر است (دفتر سوم، ۶-۳۷۶۲)، نقش مثبت و سازنده غم (دفتر پنجم، ۸-۳۶۷۷ و ۳۶۶۹-۳۷۰۷ و دفتر سوم، ۳-۳۷۵۲)، غم‌های زاید و روح آزار معلول تعلقات و آویزش‌های خودبینانه است (دفتر اول، ۷-۲۲۹۶)، ظاهرینی غم‌های نازل پدید می‌آورد (دفتر چهارم، ۶-۲۵۶۲ و دفتر سوم، ۸-۲۲۷۶)، از خود بیگانگی غم می‌زاید (دفتر چهارم، ۵-۸۰۳)، آدمی از ترس گرفتار شدن به غم، غمگین می‌شود (دفتر سوم، ۹۹۴)، لزوم کاوش در پدیده غم (دفتر ششم، ۶-۱۸۲۴)، راه خروج از غم‌های دنیوی (دفتر چهارم، ۷۸ و دفتر ششم، ۱۵۹۵)، غم زمینه‌ساز شادی‌هاست (دفتر

پنجم، ۸۳-۳۶۷۸)، قدر غم‌های متعالی را بدان (دفتر ششم، ۸۷-۱۵۷۸)، شادی‌های دنیوی ثبات ندارد (دفتر سوم، ۹-۳۶۹۷). دکتر سروش در *قمار عاشقانه* و دکتر محمد رضا برزگر خالقی، در مقاله‌ای که در همایش مولانا، در دانش‌گاه تهران، در سال ۱۳۸۲ ارایه شد، به بررسی نظرات مولوی درباره غم و شادی پرداخته‌اند.

موضوع درد نیز به شکلی به بحث ما ارتباط دارد. فهرستی مختصر از سخنان مولانا را در این باره ذکر می‌کنیم (رک. *میناگر عشق*، صص ۳۰-۳۲۷): درد آدمی را به نشاط و چالاکی می‌انگیزد و او را از افسردگی محافظت می‌کند (دفتر ششم، ۴-۴۳۰۲)، درد آدمی را پالایش می‌دهد و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند (دفتر دوم، ۶۰-۲۲۵۶)، درد حقیقی داشتن بهتر از ملک و سلطنت داشتن است؛ زیرا موجب شکوفایی و کمال آدمی می‌شود (دفتر سوم، ۹-۲۰۳ و دفتر چهارم، ۱۰۷-۹۱)، درد، حقیقت را در آدمی می‌زایاند (دفتر دوم، ۲۰-۲۵۱۷ و دفتر اول، ۶۲۸)، درد متعالی و درد نازل (دفتر چهارم، ۸-۱۸۶۷)، درد و دغدغه برین داشتن بهتر از عبادات بی‌روح و تقلیدی است (دفتر دوم، ۷۹-۲۶۷۶)، اصل همه دردها و رنج‌ها فراق حضرت دوست است (دفتر پنجم، ۳۵۴۱) و بی‌دردی *عُجب‌انگیز* است (دفتر دوم، ۲۵۲۱).

نقطه مقابل درد و رنج، لذت است و مولوی در این باره نیز سخنان فراوانی دارد (رک. *میناگر عشق*، صص ۶-۳۲۳): سرچشمه لذت در درون آدمی است (دفتر ششم، ۳-۳۴۲۰ و ۴-۳۷۵۱/دفتر سوم، ۲۲۶۵/دفتر دوم، ۵-۲۴۵۴/دفتر پنجم، ۳۵۷۳)، لذت طعام به گرسنگی است (دفتر ششم، ۷-۴۲۹۶ و دفتر پنجم، ۵-۲۸۳۴)، خواهان لذت‌های مجازی مباش (دفتر پنجم، ۲-۳۵۸۰)، لذت‌های مجازی رهن معانی است (دفتر دوم، ۶-۴۷۵)، هرکس لذت حقیقی را بچشد، اسیر لذات مجازی نمی‌شود (دفتر پنجم، ۹۰-۳۵۸۸)، ترک لذت‌های مجازی لذت بخش‌تر از خود آن لذات است (دفتر چهارم، ۵-۴۰۴)، رنج خویشنداری از لذات مجازی اساس آسایش حقیقی و لذتی که از شهوات پدید آید، اساس رنج پایدار است (دفتر دوم، ۴۰-۱۸۳۶)، کاستن از لذات مجازی بر نورانیت و صفای روح می‌افزاید (دفتر پنجم، ۶۸۰)، وارونه کاری لذات مجازی آدمی را به سوی خود می‌کشد و سرانجام تعادل روانی‌اش را به هم می‌زند (دفتر ششم، ۹-۴۰۹۴)، غالباً آدمیان لذات مجازی را لذت حقیقی می‌پندارند (دفتر اول، ۲۱-۴۱۷) و انسان حتی در لذات دنیوی هم نمی‌تواند کاملاً به مراد برسد (دفتر اول، ۲-۴۱).

اگر بخواهیم همه این مسایل را به تفصیل مطرح کنیم، مقاله بسیار طولانی می‌شود؛ لذا خود را صرفاً به بحث رنج محدود می‌کنیم. از آنجا که بررسی این مسأله در مجموعه آثار مولوی نیز مجال فراخی را می‌طلبد، ما دامنه بحث خود را به مثنوی



محدود کرده و جز در یک مورد از فیه مافیه و یک مورد از دیوان شمس، هیچ بهره‌ای از سایر آثار مولانا نگرفته‌ایم.

در اینجا بد نیست که به بعضی از زمینه‌های مناسب برای مطالعات تطبیقی در این حوزه اشاره‌ای بکنیم. آیین بودا عمیقاً به مسأله رنج توجه کرده و کوشیده است که حقیقت رنج و خاستگاه آن را بشناسد و راه‌هایی از آن را نشان بدهد. برای نمونه به کتاب *سیمای انسان کامل در مکاتب*، از دکتر عبدالله نصری (صص، ۴۴-۳۶)، *آیین بودا*، از هانس ولفگانگ شومان، ترجمه ع. پاشایی و *تاریخ تصوف*، از دکتر قاسم غنی (صفحه ۱۵۰ به بعد) می‌توان مراجعه کرد. در *آیین یوگا* نیز به هند، از داریوش شایگان (ج. ۲، صص ۴-۶۶۳). در *مکتب اگزیستانسیالیسم* نیز از دیدگاهی دیگر به مسأله رنج و اضطراب بشر توجه شده است. به عنوان نمونه. رک. *اگزیستانسیالیست و اصالت بشر*، از ژان پل سارتر، ترجمه مصطفی رحیمی و نیز *تفسیرهای زندگی*، از ویل دورانت (صفحه ۲۹ به بعد). دکتر ویکتور فرانکل که بنیانگذار *مکتب معنی‌درمانی (لوگوتراپی)* است، در کتاب *کوچک، ولی واقعاً بزرگ انسان در جستجوی معنی*، به زیبایی این مسأله را بررسی کرده و اثری خواندنی پدید آورده است. بزرگانی مثل *بالزاک* (به ویژه در *زنبق درّه*)، *هرمان هسه* (به ویژه در *گرگ بیابان*)، *بودلر* (در *ملال پاریس و گل‌های ابدی*) و *سن آگوستین* (در *اعتراف*) تأملاتی در این باب دارند. استاد مصطفی ملکیان نیز در کتاب *مهر ماندگار*، مقاله‌ای جالب و خواندنی با عنوان «درد از کجا؟ رنج از کجا؟» دارند. در مباحث کلامی نیز بحث شرور همواره مطرح بوده است. به عنوان نمونه. رک. *درآمدی به تحلیل فلسفی*، از هاسپرس و *عدل الهی* از مرتضی مطهری. مفسران مسلمان هم در ذیل آیه ششم از سوره انشقاق که می‌گوید: «ما انسان را در رنج آفریدیم»، بحث‌هایی را مطرح کرده‌اند که جمع‌آوری و دسته‌بندی آن سخنان، خود کتابی خواندنی را پدید می‌آورد. شاعران و عارفانی از قبیل عطار، حافظ، ابن‌فارض و جز آنها نیز هر کدام از زاویه‌ای خاص به این مسأله توجه کرده‌اند. بررسی تطبیقی اندیشه‌های مولوی، درباره رنج، با آرای بزرگان یاد شده به مباحث ارزشمندی دامن می‌زند و گامی در شناسایی هر چه بهتر اندیشه‌های این بزرگان به شمار می‌آید. نگارنده، با کمال تأسف، باید بخش عظیمی از تحقیقات دامنه‌دار خود را در اینجا نادیده انگارد، تا بتواند موضوع را هر چه محدودتر و جزیی‌تر مطرح کند.

انواع رنج از نگاه مولوی

از نظر مولوی رنج‌ها، از حیث خاستگاه، به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: رنج‌هایی که آدمی خود برای خویشتن پدید می‌آورد و رنج‌هایی که خداوند، به علل گوناگون برای انسان پیش می‌آورد. رنج‌های گروه اول از نظر مولوی مردود و محکوم‌اند و آدمی باید به مبارزه و مقابله با آنها بپردازد و خود را از آنها تهی و فارغ سازد، تا به آرامش برسد، اما رنج‌های دسته دوم هدفمند، مقدّس و والا‌یند و نه تنها نباید از آنها گریخت، بلکه باید در آنها آویخت و از آنها بهره‌مند شد؛ چرا که برای تعالی آدمی گریز و گزیری از آنها نیست. بیشتر سخنان مولانا راجع به رنج‌های دسته دوم است و از آن منظر توحیدی که او به آفاق هستی می‌نگرد، رنج‌های گروه اول که بخش عظیمی از واقعیات زندگی زمینی را تشکیل می‌دهند، اصلاً به چشم نمی‌آیند؛ اما رنج‌های شکوهمند دسته دوم کاملاً برای او پذیرفتنی و توجیه‌پذیرند. تلقی مولانا از خدا، به عنوان موجودی توانا، دانا، مهربان و حکیم اساس این بحث به شمار می‌آید. به نظر او خدا بر هر کاری تواناست، به هر چیزی دانا و بیناست، مصالح انسان‌ها را بهتر از خود آنها می‌داند، فعل لغو از او سر نمی‌زند و بندگانش را عاشقانه دوست دارد؛ ناگفته پیداست که چنین خدایی هر کاری که بکند، حتی در لباس رنج و قهر، حتماً آن کار به سود آدمی است؛ از این رو او رنج‌ها را هدیه خدا می‌داند و عاشق آنهاست. این نکته که مولوی بیشتر تلاش خود را مصروف تبیین فلسفه رنج‌ها از منظری توحیدی کرده است، نشان می‌دهد که او همچنان در آسمان‌ها سیر می‌کند و به دردها و رنج‌هایی که انسان‌های زمینی در زندگی روزمره خود با آنها دست به گریبان‌اند، چندان توجهی ندارد. میزان گریز این منظر توحیدی از واقعیت‌های ملموس زندگی را آنگاه به روشنی می‌توان دریافت که در تقابل با نگاه بودا یا اگزیستانسیالیست‌ها به رنج قرار گیرد. همچنان که در حماسه هزاران انسان به خاک و خون کشیده می‌شوند، اما کمترین بازتابی نمی‌یابد و در عوض زخمی یا کشته شدن یک شاه / قهرمان به شکل گسترده‌ای منعکس می‌شود، در این عرفان حماسی نیز خبری از رنج‌ها و مشکلات توده‌های مردم نیست.

سخن مولوی اگر چه حلاوتی دیگر دارد، با اینهمه، مانند موارد فراوان دیگر، میراث سنت پیشینیان است و ریشه‌ها و رگه‌های آن را در سنت عرفانی پیش از او به روشنی می‌توان ردگیری کرد؛ نکته در اینجاست که او این معارف را درونی کرده، بسط داده، با یافته‌های خویش درهم آمیخته و در قالب هنری شگفت‌آوری ریخته است.

در ادامه بحث ابتدا به علل رنج‌هایی که آدمی خود مسبب آنها است، اشاره می‌کنیم و بعد به رنج‌های گروه دوم می‌پردازیم:

۱- علل رنج‌هایی که آدمی خود مسبب آنهاست:

۱-۱- نادانی

به نظر مولوی یکی از علل اصلی رنج نادانی است. نادان اهل حزم و احتیاط نیست، آخور بین است نه آخر بین و تن به آموزش نمی‌دهد؛ از این رو پیوسته برای خود رنج می‌تراشد، اصلاً گویی او عاشق رنج است (دفتر اول، ۱۰۵)، لذا مولوی (دفتر ششم، ۲۳۶۸) می‌گوید:

این مثل اندر زمانه جانی است جان نادانان به رنج ارزانی است

جهل، نادان را بر آن می‌دارد که در برابر استادان حقیقی، دکانی نو باز کند و از سر نادانی خود را مستقل و بی‌نیاز بپندارد و همین خود موجبات انواع رنج‌ها و مشکلات را برای او فراهم می‌آورد. تنها راه چاره اول آن است که این دکان گنده پر مار و کژدم را ویران کند و به سوی عاقلان حقیقی بازگردد. به همان میزان که جهل آدمی را گرفتار مصایب و مشکلات گوناگون می‌سازد، عقل او را به آرامش درونی می‌رساند؛ چرا که عاقل می‌داند که همه دشواری‌های دنیا مجازی و زودگذرند و در پس آنها روحی بی‌نهایت زیبا و دوست‌داشتنی می‌درخشد؛ لذا دلیلی برای غصه خوردن و غمگین شدن وجود ندارد (دفتر اول، ۳۰۲-۲۲۹۸)، ولی بیشتر انسان‌ها از سر نادانی طالب ذوق نقدند و از پایان کار غافل؛ از این رو در نهایت زیان می‌کنند (دفتر پنجم، ۴۲۲):

کرده ذوق نقد را معبود، خلق لاجرم زین لعب مغبون بود، خلق

در داستان موش و شتر نیز تصریح می‌کند که شتر چون مسافتی جلوتر از پیش پای خود را می‌بیند، کمتر می‌لغزد و به سر در می‌افتد، اما موش از آنجا که جز پیش پای خود را نمی‌بیند، در هر قدم می‌لغزد و فرو می‌افتد.

۱-۲- خودبینی و نفس پرستی

یکی دیگر از علل رنج‌ها و ناکامی‌ها خودبینی و نفس پرستی است؛ آدمی همه چیز را برای خود می‌خواهد و همین خواستن، ریشه بسیاری از رنج‌هاست. از دست دادن چیزی خواستنی، یا نداشتن آن و مسایلی از این دست، پیوسته انسان را نگران و

مضطرب می‌دارد. در غزل بسیار عالی بیخودی (دیوان شمس، ج اول، ص ۱۳۱) به صراحت می‌گوید که همه نامرادی‌ها به خاطر طلب مراد و تمام بی‌قراری‌ها به دلیل طلب قرار است و اگر آدمی بتواند دست از طلب بردارد و طالب بیقرار شود، همه مطلوب‌ها به پای خود پیش او می‌آیند و به قرار حقیقی می‌رسد؛ از این رو بایزید (تذکره الاولیاء، ص ۱۷۸) آنگاه که خدا از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» گفت: «می‌خواهم که نخواهم!» او خوب فهمیده بود که تحقق همه خواستن‌ها در نخواستن است. این غزل دل‌انگیز را باید به جان نیوشید. مولوی در دفتر اول (بیت ۱۰۳) به این نکته ژرف اشاره کرده است.

این همه غم‌ها که اندر سینه‌هاست از غبار و گرد باد و بود ماست

وین دایر در این زمینه می‌گوید: «گرچه شما در جهان واقعی با مسایل و تنگناهایی کاملاً ملموس و واقعی و با عوامل و عناصری که درد و رنج آن را واقعی می‌پندارید، دست به گریبان هستید، با این وصف در جوهره راستین شما درد و رنج وجود ندارد... استاد بزرگ من، نيسارا گاداتا ماها راجا، در وصف این نکته می‌گوید: «تو رنج نمی‌بری، فقط فردی که تو خود را از او تصوّر می‌کنی، رنج می‌برد. تو نمی‌توانی رنج ببری.» (اندیشه‌های ماندگار، ص ۱۰۴) به نظر مولوی (دفتر چهارم، ۵-۸۰۳) جوهر حقیقی انسان تهی و فارغ از همه رنج‌ها است و انسان حقیقی اصلاً نمی‌تواند غمگین شود:

تو به هر صورت که آیی بیستی	که منم این، والله آن تو نیستی
یک زمان تنها بمانی تو ز خلق	در غم و اندیشه مانی تا به خلق
این تو کی باشی؟ که تو آن واحدی	که خوش و زیبا و سرمست و خوشی

رنج‌ها از آن خود دروغین ماست و در واقع از خودبیگانگی باعث رنج و اندوه می‌گردد. خود دروغین ما هویت خود را با داشته‌هایش تعریف می‌کند و آرزویی جز تملک اشیا ندارد؛ از این رو همواره نگران و رنجور است. وین دایر از قول یک استاد بودایی نقل می‌کند: «برای اینکه هیچگاه دچار درد و رنج نشوی، به هیچ چیز به عنوان من و مال من نچسب» (همان، ص ۱۰۶). بالزاک نیز می‌گوید: «نفس من موجب همه بدبختی‌ها و دردهاست» (زنبق دَرّه، ۲۳۹). رنج‌ها هیچگاه نمی‌توانند به جان انسان آسیبی برسانند و در واقع جان آدمی فراتر از هرگونه درد و رنجی است، اما آنها که هویت انسانی خود را نه براساس بودن، که بر پایه داشتن تعریف می‌کنند، بدیهی است که هیچگاه به امنیت واقعی دست نیابند. بحث بسیار دقیق اریک فروم در این باره خواندنی است (رک. داشتن یا بودن، از اریک فروم).



به نظر مولوی رنج چیزی از شکوهمندی جان آدمی نمی‌کاهد و انسان‌های بزرگ از دشواری‌ها نمی‌هراسند. شادی‌های حقیر و خوشی‌های کوچک ارزانی انسان‌های حقیر فرومایه؛ شیران در زنجیر هم شیرند. شیر حتی آنگاه که در زنجیر است، در واقع امیر زنجیرسازان به ظاهر آزاد است و چنان صولت و ابهتی دارد که لرزه بر اندام هر بیننده‌ای می‌افکند. پشه را به زنجیر نمی‌کشند! جان‌های شکوهمند و والا خواهان رنج‌های با شکوه و اندوه‌های بزرگانند:

عار نبود شیر را از سلسله
شیر را در گردن از زنجیر بود
نیست ما را از قضای حق گله
بر همه زنجیر سازان میر بود

از این رو یوسف صدیق، که از زمره شیرمردان راستین به شمار بود، از ستم برادران، رنج چاه و دشواری‌های زندان بار غمی بر دل نداشت و با رضایت خاطر از آن خاطرات به ظاهر تلخ یاد می‌کرد (دفتر اول، ۶۱-۳۱۵۷).

۲- تبیین مسأله رنج از منظری توحیدی

همچنانکه پیشتر اشاره شد، مولانا بیشتر از منظری عرفانی به موضوع رنج نگاه کرده است. بنیاد بحث او در این قسمت آن است که رنج‌ها ناشی از قهر الهی‌اند و قهر الهی در حقیقت لطف خفی است. به نظر او رنج و درد نشانه مقبولیت بنده است؛ یعنی هر که در این بزم مقرب‌تر باشد، نصیب او از جام بلا بیشتر است. در داستان اول مثنوی، طیب الهی به زرگر زهر می‌دهد و او را زردرو، لاغر و زشت می‌کند. مولوی در توجیه کار او می‌گوید: آن طیب لطف مطلق بود و بدان سبب راه قهر را در پیش گرفت که سود حقیقی آن زرگر در همین قهر و خشم بود؛ بچه از نیش حجام می‌ترسد و بر خود می‌لرزد، ولی مادر مهربان او در همان حال که بچه از درد به خود می‌پیچد، شاد و خندان است و این نه از سنگدلی و بی‌رحمی مادر که از کمال لطف و مهر اوست، زیرا که سلامت بچه خود را در گرو آن کار دردآور می‌داند؛ خدا نیز با سختی‌ها و رنج‌ها سلامت جان آدمی را تضمین می‌کند و او را در برابر بیماری‌های گوناگون روحی و روانی بیمه می‌سازد (دفتر اول، ۵-۲۴۳). از این رو همه رنج‌ها و دردها به سود ماست. در داستان فرستادن ملائکه مقرب برای برگرفتن مشتی خاک از زمین، تا پیکر آدمی را از آن برسانند (دفتر پنجم، ۹-۱۶۶۰)، مولوی در ضمن گفتگویی که بین عزرائیل و زمین پیش می‌آید، می‌گوید: مشفقانه بر صورت یتیم سیلی نواختن، بسی بهتر از نوازش نابجای اوست؛ چرا که آن سیلی دلسوزانه ضامن رشد و پرورش اوست و آن نوازش نابجا آینده او را تباه می‌سازد؛ از این رو در دل آن سیلی قهرآمیز، نوازشی

شوق‌انگیز نهفته است. مرتب‌ترین راستین به ناگزیر درشتی و نرمی را به هم در می‌آمیزند؛ آن مرتبی که سرتاپا لطف است، راهی به دهی نمی‌برد و در کار تربیت توفیقی نمی‌یابد. خداوند نیز مرتبی آدمی است و برای پرورش درست او ناچار از قهر بهره می‌گیرد، اما این قهرها حامل والاترین پیام شفقت و مهرورزی اویند. این مسئله که خداوند بر دوستان خود بلا فرو می‌فرستد و بر آنها، بسته به درجه نزدیکی‌شان، سخت می‌گیرد، یکی از مبانی تعالیم صوفیه است و در غالب کتب آنها فصلی راجع به آن هست. تا آنجا که من دیده‌ام این مسأله، در شرح تعریف مفصل‌تر از همه جا آمده است. شمس تبریزی نیز، در مقالات خود مکرراً می‌گوید: «هر که را دوست داریم، با او جفا کنیم.» (به عنوان مثال. رک. مقالات شمس تبریزی، جلد اول، صص، ۷۴، ۱۳۶، ۲۱۹ و ۲۷۹ و جلد دوم، صص ۱۷ و ۱۶۱). به نظر می‌رسد که از ویژگی‌های شمس یکی هم آن بوده است که بر دوستان خود سخت‌گیری می‌کرده. او به عنوان دلیلی بر این رفتار خود می‌گوید: «آخر نمی‌بینی که این بلاهای انبیا و اولیا جهت آن بود که ایشان خاص بودند؟» (همان، جلد دوم، ص ۱۶۱). شمس در جای دیگر (همان، جلد دوم، ص ۱۷) از کسی که سرتاپا لطف است، انتقاد می‌کند و بر آن است که چنین شخصی ناقص است و هیهات که خدا سراپا لطف و مهر باشد، او نیز قهر دارد، اما به جای خود از آن بهره می‌گیرد.

نکته دیگر آن است که بلاها و دشواری‌ها سبب متمایز شدن انسان‌ها از هم می‌شود. مولوی در دفتر پنجم (۵۳-۴۲۰) ابیاتی بس دل‌انگیز دارد؛ به نظر او لطف و قهر حق را همه کس می‌داند، اما همه از قهر گریزان و به لطف آویزانند، بنابراین خدا قهر را در لطف و لطف را در قهر پنهان کرده است، تا حالی بینان از آخر بینان جدا شوند. در رویش با هم درباره خدا گفتگو می‌کردند، درویش دوم گفت: من خدا را دیدم که در سمت چپش آتشی بود و در سمت راستش آبی. گروهی خواهان آب بودند و دسته‌ای طالب آتش، اما شگفت آنکه هر که به سوی آب می‌رفت، از میان آتش سربر می‌آورد و هر که در آب فرو می‌شد، از دل آتش بیرون می‌آمد! و شگفت‌تر آنکه کسی از این راز آگاه نبود، لذا طالبان آب آتش سرشت بسی بیشتر از خوانندگان آتش آب مزاج بود و جز معدود نیک بختانی به سوی آتش رو نمی‌کردند. به نظر مولوی معبود غالب انسان‌ها ذوق نقد است؛ لذا پایان زندگانی آنها را باختی تلخ رقم می‌زند. فرعون به سوی آب رفت و آب بر او آتش شد و ابراهیم از آتش نهراسید و در درون آتش، آبی گوارا یافت. در درون آتش رنج، گلستان سعادت پنهان است و در دل آب رفاه و آسایش، آتش نگون بختی جای گرفته است.



با توجه به این نکته، می‌توان دریافت که رنج‌ها در زندگی انسان دارای آثار مثبت فراوانی هستند. در ادامه بحث به هفت مورد از این آثار اشاره می‌کنیم.

۳- آثار نیکوی رنج

۳-۱- بدون رنج نمی‌توان به کمال رسید

آدمی برای عروج به مقامات بالاتر، چاره‌ای از تحمّل رنج‌ها و سختی‌ها ندارد. ماه بدون گذار از محاق و هلال نمی‌تواند بدر شود و به روشنی تمام بر سینه آسمان بدرخشد. در واقع کاستن ماه از مقدمه افزایش و کمال آن است. دُرّ را در هاون می‌کوبند، تا به نور چشم آدمی تبدیل شود. گندم را در زیر خاک زندانی می‌کنند، اما همین کار باعث رویش مجدد آن می‌شود؛ در واقع رویش او در گرو تحمّل تاریکی و سرمای زیر خاک است. باز گندم را تا در آسیا نکوبند و در تنور نتابند، به نان جان فزا تبدیل نمی‌شود و نان را تا در زیر دندان نخایند، جذب بدن آدمی نمی‌شود. گندم تا از مرحله گندمی به مرتبه جان و عقل آدمی برسد، باید از دشواری‌های فراوانی بگذرد، اما همین دشواری‌ها چون زمینه ساز تعالی و تکامل‌اند، بسی شیرین و دلنشین به نظر می‌رسند (دفتر اول، ۹-۳۱۶۲). در تمثیل بسیار زیبای نخود و کدبانو نیز مولانا به همین مسأله اشاره کرده است: نخود در دیگ جوشان، بالا و پایین می‌رود، می‌خروشد و می‌کوشد تا از دیگ بیرون بیرون بیرون و خود را خلاصی بدهد، اما کدبانو با کفگیر بر فرق او می‌کوبد و او را به ته دیگ می‌فرستد. نخود بی‌تابانه فریاد بر می‌دارد: «ای کدبانو! حالا که مرا خریده‌ای، چرا اینگونه بی‌رحمانه آتش به من در می‌زنی و بر سرم می‌کوبی؟» و کدبانو در پاسخ می‌گوید: «اگر تو را می‌جوشانم و بر سرت می‌کوبم، نه از آن روست که از تو بدم می‌آید، بلکه از آن جهت است که ذوق و چاشنی بگیری، غذا شوی و با جان آدمی در آمیزی. آن همه آب‌ها که در بستان پرتراوت خوردی، برای این بود که آماده این آتش شوی و از این راه به اوج کمال خود دست یابی». مولوی نتایج بسیار زیبایی از دل این تمثیل بیرون می‌کشد: مهربانی خدا بر خشم او پیشی گرفته است؛ زیرا که مهربانی او سرمایه وجود است و گوشت و پوست آدمی در سایه مهر او می‌روید و می‌بالد، آنگاه است که قهر او می‌آید و همه چیز را در هم می‌کوبد، تا از درون ویرانه‌ها بنایی نو برافرازد. به تعبیر دیگر خدا با مهر بندگان را جذب می‌کند و با قهر آنها را به کمال می‌رساند؛ از این رو بدون درد و رنج طیّ مراحل کمال ممکن نیست، اما این قهر

نشانه لطف است. بریدن سر اسماعیل در حقیقت لطف بود نه قهر؛ زیرا که این رنج‌ها خودی و منی را از سالک می‌گیرد و او را می‌پالاید:

ای نخود! می‌جوش اندر ابتلا تا نه هستی و نه خود ماند تو را

ابیات ۴۱۶۰ تا ۴۱۷۹، از دفتر سوم، در این زمینه واقعاً خواندنی و زیباست. انسان تا از مرحله جمادی به مرتبه انسانی برسد، در هر منزل مرگی تلخ را تجربه می‌کند، تا بتواند تولدی دوباره بیابد. مردن از مرحله پیشین و زایش در مرتبه پسین خالی از رنج نیست، ولی باید آن همه سختی‌ها را بر خود هموار کرد، تا به مقام شامخ انسانی دست یافت. در واقع تکامل بدون تحوّل ممکن نیست و تحوّل نیز همواره رنج آفرین و دردزاست (دفتر سوم، ۷-۴۲۰۴).

۲-۳- رنج جان آدمی را صیقل می‌دهد و او را به حقیقت رهنمون می‌شود:

واعظی بود که در آغاز وعظ خود همیشه ظالمان و کافران را دعا می‌کرد؛ زیرا که آنها باعث شده بودند که او از دنیا روگردان شود و به سوی خدا رو کند. مولوی از زبان واعظ می‌گوید: «خبیثان و بدطینتان با همه زشتی‌هایشان راهبر من به سوی نیکی‌ها شدند. آسیب‌ها و ضربه‌هایی که آنها به من زدند، مرا به راه حق کشاند؛ از این رو آن تندی‌ها و خشم‌ها به سود من بود و من برای آنها دعا می‌کنم». مولوی از این داستان چنین نتیجه می‌گیرد که آدمی از رنج‌ها و دردها به فغان می‌آید و زبان به گلایه می‌گشاید، اما نمی‌داند که این دردها و رنج‌ها او را به حقیقت رهنمون می‌شوند. نعمتی که آدمی را به سوی خدا برد، بسیار بهتر از نعمتی است که او را از درگاه حق براند. در واقع دشمنان انسان داروی دردهای اویند و برای او حکم کیمیا را دارند، حال آنکه دوستان با مهربانی‌های خود انسان را غافل کرده، از حضرت او دور می‌کنند. حیوانی هست به نام اشغر که هر چه با چوب بر سر او بکوبند، فربه‌تر و سرخ‌روتر می‌شود. به نظر مولوی نفس مؤمنان نیز اشغر صفت است و بلاها و سختی‌ها آن را هر چه فربه‌تر و توانمندتر می‌سازد. انبیا در افزونی رنج و بلا پیشاپیش همه انسانها بودند، اما درست به دلیل همین نفس اشغری خود، جان آنها افزون‌تر و فربه‌تر بود. مثال دیگری که مولوی در این زمینه می‌آورد، پوست دباغی نشده است: دباغان داروهای تلخ و تیزی به خورد پوست می‌دهند، تا گنده و بدبو نشود و مقاوم، نرم و لطیف بماند. در واقع پوست نامدبوغ است و چنانچه تن به ریاضت و بلاکشی ندهد، صفا و لطف خود را از دست داده، زود از بین می‌رود. لذا مولوی سفارش می‌کند که آدمی خود را ریاضت کند و اسباب رنج و درد



را برای خود فراهم آورد و از آسانی‌ها و آسودگی‌ها دوری ورزد و گرنه در منجلاب تن آسانی و آسایش می‌گنجد و از بین می‌رود. حال که ما به خاطر نادانی یا تنبلی خود، این کارها را انجام نمی‌دهیم، بهتر است که به سختی‌ها و دشواری‌هایی که خدا برای تربیت ما فراهم می‌آورد، خرسند باشیم؛ چرا که **بلای او سبب تطهیر ماست** و آن‌که به درک این نکته دقیق توفیق یافتند، با آغوش باز به پیشواز مرگ و کشته شدن خود رفتند؛ چرا که مطمئن بودند که از این طریق می‌توان زندگی راستین را در آغوش کشید (دفتر چهارم، ۱۰۹-۹۰). مبارزه عارفان با **رخصت طلبی** از اینجا ریشه می‌گیرد. آنها همواره سخت‌ترین تکالیف را انجام می‌دادند و گرد رخصت که لازمه تن آسانی و تنبلی است، نمی‌گشتند. بحث رخصت و عزیمت از نگاه عارفان خود، می‌تواند موضوع مقاله‌ای مستقل باشد.

۳-۳- رنج غفلت‌زداست و از طغیان بشر جلوگیری می‌کند:

مولانا می‌گوید: اگر بر سر پیل نکوبند، خواب و خیال هندوستان چنان او را از خود بیخود می‌کند که سر به شورش و طغیان بر می‌دارد. انسان نیز در آسایش و توانگری یاغی و طاغی می‌شود؛ از این رو خداوند با رنج‌ها و دردها صولت او را در هم می‌شکند و روح فروتنی و افتادگی را در جان‌ش شکوفا می‌سازد (دفتر سوم، ۲۰۳-۴۲۰۰). در داستان شخصی که بیمار شد و پیامبر به عیادتش رفت، از زبان بیمار می‌گوید: «بیماری و درد باعث شد که من شب‌ها بیدار بمانم و مثل گاومیش سراسر شب را به غفلت نگذرانم، خداوند این دردها را از لطف خود به من ارزانی داشت، تا من بیداری و هوشیاری را تجربه کنم، پس مرحبا بر این رنج‌ها و دردها» (دفتر دوم، ۵۸-۲۲۵۶). در داستان شاه و شاهزاده (دفتر ششم، ۴۸۰۸-۴۷۷۱) می‌گوید: شاهزاده در پرتو نگاه شاه، حالات عرفانی و معنوی شگفت‌آوری را در خود می‌بیند، از این رو مغرور می‌شود، خود را از پدر بی‌نیاز می‌داند و بر اثر استغنا به طغیان کشیده می‌شود. آنگاه است که پدر نگاه خود را از او بر می‌دارد، تا او گرفتار قبض شود و به خود آید و آن رنج و غم شاهزاده را به انابه و توبه کشاند؛ آدمی آنگاه که خود را بی‌نیاز ببیند، سر به نافرمانی بر می‌دارد (سوره علق، آیات ۶ و ۷)؛ لذا دشواری‌ها و رنج‌ها او را تعدیل می‌کنند و مانع طغیان او می‌شوند:

چون رهید از صبر، در حین صدر جست	مر بشر را خود مباد جامه درست
که نه دین اندیشد آنگه نه سداد	مر بشر را پنجه و ناخن مباد
نفس کافر نعمت است و گم‌رهست	آدمی اندر بلا کشته بهست

به نظر مولوی (فیه مافیه، ص ۲۳۳) دو حجاب اصلی بین انسان و خدا هست: سلامتی و ثروت؛ مادام که آدمی تندرست یا توانگر است، خدا را فراموش می‌کند، اما هنگام بیماری یا نداری، نفس ضعیف شده، انسان متوجه مبدأ هستی می‌شود:

مستی و تهی‌دستیت آورد به من من بنده مستی و تهی‌دستی تو

فرعون در پادشاهی و کامرانی چهارصد سال زندگی کرد و همین‌ها او را از خدا غافل ساخت؛ خداوند می‌خواست که فرعون به کام خود مشغول باشد و از او یادی نکند.

۳-۴- رنج آدمی را برای رویارویی با مرگ آماده می‌کند:

از نگاه مولوی هر رنجی پاره‌ای از مرگ است؛ مرگ یک کلیت است که از مجموعه‌ای از رنج‌ها و دردها تشکیل شده است. کسی که بتواند در مقابل رنج‌های کوچک و بزرگی که در زندگی وجود دارد، مقاومت کند و آنها را به شیوه‌ای مطلوب پس پشت بگذارد، اندک اندک آمادگی رویارویی با مرگ را پیدا می‌کند و می‌تواند خوش و خرم مرگ را در آغوش بکشد. کسی که رنج‌های روزمره، را بر خود شیرین کرده باشد، خداوند مرگ را بر او شیرین می‌کند. در حقیقت هر رنجی رسول مرگ است و عاقلان هیچگاه از پیامبر مرگ رو بر نمی‌گردانند. نکات آموزنده و بلندی از ابیات ۲۲۹۸ تا ۲۳۱۲، از دفتر اول، در این زمینه خواندنی‌اند. هرمان هسه در این باره می‌گوید: «از خوشبختی فعلی خود خیلی راضی هستم و مدتی هم می‌توانم آن را تحمل کنم، [اما] آرزو می‌کنم که باز کمی رنج بکشم، منتهی اینکه رنج کشیدنم زیباتر و قدری با عظمت‌تر از گذشته باشد. من طالب و تشنه رنج‌ها و مصایبی هستم که مرا برای مردن مهیا و صاحب اراده کند» (گرگ بیابان، ۲۷۷). مرگ می‌تواند آرامش ابدی را به ارمغان بیاورد و به اعتقاد مولوی (دفتر ششم، ۷، ۴۳۶۵) جز از رهگذر دریای خون؛ یعنی تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها، نمی‌توان به مقام امن رسید:

عارفان زانند دایم آمنون که گذر کردند از دریای خون

۳-۵- رنج لذت آفرین است:

در داستان مسجد مهمان کش (دفتر ششم، ۵۹-۴۱۴۹) مولوی از زبان خدا خطاب به دوستان خود می‌گوید: «علت اینکه شما را غمگین می‌کنم، آن است که می‌خواهم شما از چشم دیگران پنهان بمانید. شما دوست دارید که بدون هیچ دشواری به من برسید و من می‌توانم به راحتی و بدون دردسر شما را به مقصودتان برسانم، اما

شیرینی مقصد به اندازه رنج سفر است؛ هر چه رنج جستجو بیشتر باشد، لذت دستیابی به گنجی بیشتر است:

آنگه از شهر و زخویشان برخورداری کز غریبی رنج و محنت‌ها بری

دانته نیز در سرود چهارم برزخ، برای رسیدن به ایوان دوم از کوره راهی بسیار تنگ، لغزان و دشوار می‌گذرد و وقتی که پس از تلاشی توان فرسا روی ایوان دوم برزخ می‌ایستد، نگاهی به پشت سر خود می‌اندازد و می‌گوید: «چه لذت آفرین است نگاهی که مسافر بر پشت سر خود می‌افکنند...!» (کمدی الهی، برزخ، ۱۰۱۷).

۳-۶ - سختی‌ها باعث آگاهی انسان می‌شود، تا از عمر خود بهتر و بیشتر استفاده کند:

در داستان صوفی و قاضی (دفتر ششم، ۵۰-۱۸۴۰) صوفی از قاضی می‌پرسد: «چه می‌شد اگر هیچ سختی و دشواری در دنیا وجود نداشت؛ نوش‌ها بدون نیش بود، همیشه روز بود و شبی وجود نداشت، زمستان باغ‌ها را غارت نمی‌کرد و همواره ایمنی و سلامت در جهان حکمفرما بود اگر چنین بود چیزی از خدا کم می‌شد؟» و قاضی در جواب او به داستان ترک و خیاط اشاره می‌کند: خیاطی بود که ید طولایی در دزدی داشت و هر پارچه‌ای نزد او می‌بردند، حتماً چیزی از آن می‌ربود و کسی نمی‌توانست او را در دام بیندازد. تا اینکه یک مرد ترک با یاران خود عهد کرد که نگذارد خیاط از پارچه او بدزدد. او پارچه‌ای گرانبها نزد خیاط برد. خیاط مشغول لطیفه گفتن شد و ترک چنان خندید که بیخود شد و مکرراً تقاضای لطیفه دیگر کرد. خیاط همچنان که لطیفه می‌گفت، مقدار زیادی از پارچه را ربود و چون ترک بار دیگر تقاضای لطیفه کرد، خیاط گفت: اگر یک لطیفه دیگر بگویم، چیزی از پارچه‌ات باقی نمی‌ماند؛ دنیا مثل آن خیاط است و دائماً دارد از عمر ما می‌دزدد و لذات گوناگون همانند آن لطیفه‌هایند که ما را سرگرم کرده، از گذشت عمر غافلمان می‌کنند. اما سختی‌ها و مشکلات باعث هشیاری ما می‌شوند، تا بفهمیم که فرصت‌ها دارد از دست می‌رود.

رحمتی دان امتحان تلخ را نعمتی دان ملک مرو و بلخ را

صوفی دوباره می‌پرسد: «اما خدا قادر است که سود بدون زیان به ما بدهد. او که از درخت، آتش و از خار، گل پدید می‌آورد و زمستان را به بهار بدل می‌سازد، می‌تواند سختی، غم، رنج و شر را از عالم دور کند، تا انسان بدون تلاش به مقصود خود برسد.» قاضی می‌گوید: «اگر اینطور شود، نظام آفرینش به هم می‌خورد؛ آنگاه خوب و بد، بردبار

و ناشکیبا، راستگو و دروغگو، ترسو و شجاع و نادان و دانا فرقی با هم نخواهند داشت. برای اینکه آنها از هم متمایز شوند و راه و بیراه از هم جدا شود، وجود این سختی‌ها و دشواری‌ها لازم است.»

۷-۳- رنج انسان را مورد توجه خدا و اولیای او قرار می‌دهد:

شخصی بیمار شد و پیامبر (ص) به عیادت او رفت. آن شخص از اینکه بیماری سبب شده بود که پیامبر (ص) به دیدارش بیاید، خیلی خوشحال شد و گفت: «آفرین بر این بیماری که چنین سلطانی را به بالین من کشاند» (دفتر دوم، ۵۵-۲۲۵۴). به نظر مولوی شکست‌ها دیگ رحمت خدا و اولیای او را به جوش می‌آورد؛ از این رو نه تنها نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود، بلکه اصلاً خود رنج گنج است و دشواری و سختی چشمه آب حیات و جام مستی است؛ چرا که همه بلندی‌ها در پستی‌هاست، بهار در خزان پنهان است و زندگی در درون مرگ خانه دارد (دفتر دوم، ۶۵-۲۲۶۰).

۴- تمثیل‌ها

مولوی با توان شگفت‌آور ذهنی خود، تمثیل‌های فراوانی برای تبیین مسأله رنج ساخته است که در زیر به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم؛ غالب این تمثیل‌ها بر پایه این نظریه استوارند که **لطف در درون قهر جای دارد و قهر لطف خفی است:**

بهار و خزان: در درون تاریکی‌ها و سرماهای خزان، بهاری پرتراوت و دل‌انگیز جای دارد (دفتر دوم، ۲۲۶۳).

عقیق و حدث: در درون حدث‌های آلوده و بدبو، عقیقی درخشان و گرانبها جای دارد (دفتر پنجم، ۱۶۶۵).
آب زندگی و تاریکی: آب زندگی در دل تاریکی جای دارد (دفتر دوم، ۲۲۶۱-۲).

مادر و بچه: بچه از نیش حجام می‌ترسد، ولی مادر مهربان او، به خاطر سلامت بچه، از انجام آن عمل دردآور شادکام است (دفتر اول، ۲۴۴).

فیل: فیل اگر بر سرش نکوبند، خواب هندوستان را می‌بیند و سر به طغیان بر می‌دارد (دفتر سوم ۴-۴۱۰۰).

نخود و کدبانو: نخود برای اینکه از مرحله جمادی به مرتبه انسانی برسد، باید در دیگ جوشان بجوشد و ضربان کفلیز کدبانو را تحمل کند (دفتر سوم، ۴۱۶۰-۷۹).



خار و گل: بدون تحمّل نیش خار نمی‌توان به وصال گل بار یافت، بلکه با تحمّل خار می‌توان به گلشنی پرشکوفه تبدیل شد (دفتر ششم، ۹۵۵).

سگ شکاری و سگ ولگرد: برگردن سگان شکاری طوق می‌نهند و کاری به کار سگان ولگرد ندارند (دفتر سوم، ۴۱۹۷).

بیماری و بیداری: بیماری به ظاهر دردآور است، اما آدمی را بیدار می‌سازد و خواب غفلت از چشمان او می‌گیرد (دفتر دوم، ۲۲۵۴-۸).

اشغر: هر چه بر سر اشغر بکوبند، فربه‌تر می‌شود؛ رشد او در گرو زخم چوب است (دفتر چهارم، ۹۶-۷).

پوست و دارو: پوست تا داروهای تلخ و تیز به خوردش ندهند، دباغی نشده، به ادیم طایفی گرانبها تبدیل نمی‌شود. پوست بدون آن داروها گنده و بدبو می‌ماند (همان، ۱۰۱-۲).

ابراهیم و اسماعیل: اسماعیل با تسلیم شدن در برابر ذبح خود، به زندگی جاوید دست یافت (دفتر سوم، ۴۱۷۵-۸).

شیر و زنجیر: شیر حتی در زنجیر هم شیر است و زنجیر چیزی از هیبت و شکوه او نمی‌کاهد (دفتر اول، ۳۱۶۲-۱).

ماه و محاق: ماه تا دل به محاق نبندد، بدر نمی‌شود؛ در واقع کمال ماه در گرو نقصان اوست (همان، ۳۱۶۲-۳).

دردانه و هاون: دردانه را تا در هاون نکوبند، به نور چشم آدمی تبدیل نمی‌شود (همان، ۳۱۶۴).

گندم: دانه گندم بدون تحمّل تاریکی و سرمای زیرخاک، کوفته شدن در آسیا و خرد شدن در زیر دندان، از مرحله جمادی به مرتبه عقل و جان آدمی ارتقا نمی‌یابد (همان، ۳۱۶۵-۸).

چوپان و رمه: اگر چوپان بر رمه بانگی می‌زند، یا سنگی به سوی آنها می‌اندازد، از سر مهر است، نه از روی قهر (دفتر سوم، ۴۱۴۹).

زهر و پادزهر: پادزهر در درون زهر جای دارد (دفتر ششم، ۴۳۵۷).

۵- آسیب‌شناسی روحیه رضا و تسلیم

از نظر عارفان آدمی در برابر رنج‌ها باید به مقام رضا دست یابد؛ یعنی نه تنها به خاطر دشواری‌ها لب به شکایت باز نکند، بلکه باید با روی باز به پیشواز آنها برود. درباره حقیقت رضا و حدود و مراتب آن عارفان سخنان فراوانی گفته‌اند. علاقمندان می‌توانند

به منابع زیر مراجعه کنند: *اللمع*، ص ۱۱۰۶/*التعرف*، ص ۱۰۲/*شرح التعرف*، ص ۱۸-۱۳۰۹/*ترجمه رساله قشیریه*، ص ۳۰۱-۲۹۴/*کشف المحجوب*، ص ۲۷۷-۲۶۸/*مصباح الهدایه*، ص ۴۰۳-۳۹۹. در لابلای متون عرفانی به قدری سخنان خواندنی در مورد رضا هست که گردآوری همه آنها کتابی سترگ پدید خواهد آورد. نکته بسیار مهمی که در اینجا باید به آن اشاره کنیم، این است که رضا نیز مانند هر چیزی آفتی دارد. آفت رضا در این است که آدمی به بهانه رضا از خود سلب مسؤولیت کند و در جاهایی که واقعاً باید دست به عمل بزند، به بیغوله رضا بخزد و همه چیز را به خدا واگذار کند! رضا بدون برنامه‌ریزی عاقلانه، تصمیم‌گیری جدی و عمل قاطعانه، می‌تواند به عاملی ویرانگر تبدیل شود و اساس حیات اجتماعی را مورد تهدید قرار دهد. چنان رضا و تسلیمی سبب می‌شود که آدمی در برابر دشواری‌ها به موجودی دست و پا بسته و زبون تبدیل شود و از سوی دیگر ممکن است که انسان را ظلم‌پذیر و خوار سازد؛ یعنی آدمی به بهانه رضا در برابر اراده الهی، در مقابل هر خفت و خواری سر تسلیم فرود آورد و کرامت انسانی خود را از کف بدهد. در تاریخ کشور ما نمونه‌های فراوانی از این نگاه افراطی و آسیب‌های جبران‌ناپذیر حاصل از آن می‌توان یافت. این بحث، بحث تلخ دل‌انگیزی است! که اکنون مجال ورود در آن نیست، ولی اگر روزی قرار باشد که تحول تاریخی روانشناسی جمعی ملت ایران، به طور کامل نگاشته شود و بحثی جامع در مورد علل انحطاط مسلمانان، عموماً و ایرانیان، به طور ویژه صورت پذیرد، حتماً باید مسأله رضا و تسلیم به دقت بررسی و آثار مثبت و منفی آن به ژرفی کاویده شود.



منابع و مأخذ:

- ابونصر سراج، عبدالله بن علی (۱۳۸۱). *اللمع فی التصوف*. تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون. ترجمه مهدی محبتی. تهران: اساطیر.
- بالزاک، اونوره (۱۳۲۶). *زینق درّه*. ترجمه م.ا.به آذین. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بودلر، شارل (۱۳۴۹). *ملال پاریس*. ترجمه محمد علی اسلامی ندوشن. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دانته آلیگیری (۱۳۸۳). *کمدی الهی*. ترجمه فریده مهدوی دامغانی. تهران: تیر.
- دایر، وین (۱۳۸۲). *اندیشه‌های ماندگار*. ترجمه محمدرضا آل یاسین. تهران: هامون.
- دورانت، ویل و آریل (۱۳۷۷). *تفسیرهای زندگی*. ترجمه ابراهیم مشعری. تهران: نیلوفر.
- ریتر، هلموت (۱۳۷۷). *دریای جان*. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: الهدی.
- زمانی، کریم (۱۳۸۴). *میناگر عشق*. تهران: نی.
- سارتر، ژان پل (۱۳۷۶). *اگزستانسیالیسم اصالت بشر*. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹). *قمار عاشقانه*. تهران: صراط.
- شایگان، داریوش (۱۳۷۵). *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*. تهران: امیرکبیر.
- شمس‌الدین تبریزی (۱۳۷۷). *مقالات*. مصحح، محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- شومان، هانس ولفگانگ (۱۳۷۵). *آیین بودا*. ترجمه ع. پاشایی. تهران: فیروزه.
- عزالدین کاشانی، محمودبن علی (۱۳۶۷). *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: هما.
- عطار، فریدالدین محمد نیشابوری (۱۳۷۲). *تذکره الاولیاء*. بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس محمد استعلامی. تهران: زوآر.
- غنی، قاسم (۱۳۸۰). *تاریخ تصوف*. تهران: زوآر.
- فرانکل، ویکتور (۱۳۷۸). *انسان در جستجوی معنی*. ترجمه اکبر معارفی. تهران: دانشگاه تهران.

- فروزان فر، بدیع الزمان (۱۳۷۳). شرح مثنوی شریف. تهران: زوآر.
- فروم، اریک (۱۳۷۸). *داشتن یا بودن*. ترجمه اکبر تبریزی. تهران: مروارید.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۹). *رساله قشیریه*. ترجمه علی بن حسن بن احمد عثمانی. تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزان فر. تهران: علمی و فرهنگی.
- کلابادی، ابوبکر محمد (۱۳۷۱). *کتاب تعریف (متن و ترجمه)*. به کوشش محمد جواد شریعت. تهران: اساطیر.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۱). *نثر و شرح مثنوی شریف*. ترجمه و توضیح توفیق ه. سبحانی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*. مقدمه، تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: اساطیر.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵). *مهر ماندگار، مقالاتی در اخلاق‌شناسی*. تهران: نگاه معاصر.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۱). *فیه مافیه*. تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزان فر. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۳۹). *کلیات شمس یا دیوان کبیر*. تصحیح بدیع الزمان فروزان فر. تهران: دانشگاه تهران.
- نصری، عبدالله (۱۳۷۶). *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- هاسپرس جان، (۱۳۷۰). *درآمدی به تحلیل فلسفی*. ترجمه سهراب علوی نیا. تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۳). *کشف المحجوب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سروش.
- هسه، هرمان (۱۳۵۴). *گرگ بیابان*. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر.